



در جست و جوی
ریشه‌های بنیادگرایی
در اندیشه غرب
پساکاتولیک

داعش اروپایی

تحلیل

احسان کیانی *

در نقشه نظم نوین جهانی، بروز القاعده و تفکرات بنیادگرایانه افراطی و خشن، پازلی بود تا غرب که پس از فروپاشی شوروی بهانه برای جهان گشایی و استعمار نداشت، بهانه دیگری برای دخالت های خارجی شان به خصوص در خاورمیانه و حفظ استیلای خود بیابند. سیاستمداران غربی چنان از بنیادگرایی اسلامی هیولایی برای جهانیان تصویر کردند، گویی نه این که اولین سرچشمه های بنیادگرایی دینی از عصر روشنگری در اروپا سر بر آورد، نه کسی سرنوشت جنگ طلبان مسیحی در جنگ های صلیبی را به نومحافظه کاران حاکم بر دولت وقت ایالات متحده گوشزد کرد و نه کسی به سابقه افراط گرایی مذهبی در اروپای کاتولیک و حتی پروتستان اشاره کرد. اسلام، دین خشونت

و خاورمیانه مهد تروریسم معرفی شدند و مرزهای جغرافیای سیاسی اسلام، به خون مردمان بی گناه افغانستان، عراق و سوریه رنگین شد. پهلپادهای امریکایی، با چشمان بسته، بر سر کودکان و زنان بی پناه، موشک ریختند و غرب چشم بر این جنایات بسته بود. تا این که آنها خود طعم تلخ تروریسم را از دست تروریست های داعش که مستقیم (به شکل کمک های نظامی و مالی) و غیر مستقیم (با سیاست های حقوقی تبعیض آمیز علیه مسلمانان اروپایی و مهم تر از آن با دخالت های متجاوزانه در خاورمیانه) پرورده بودند، چشیدند و آن گاه به صرافت مبارزه با تروریسم افتادند. همه این جنایات اما، خود ریشه در حاکمیت نوعی تفکرات بنیادگرایانه در غرب مدرن و سیاستمداران و تصمیم سازان جهانی دارد که کمتر کسی این روزها از آن سخن می گوید.

پروتستانیسیم مسیحی

مولد بنیاد گرای



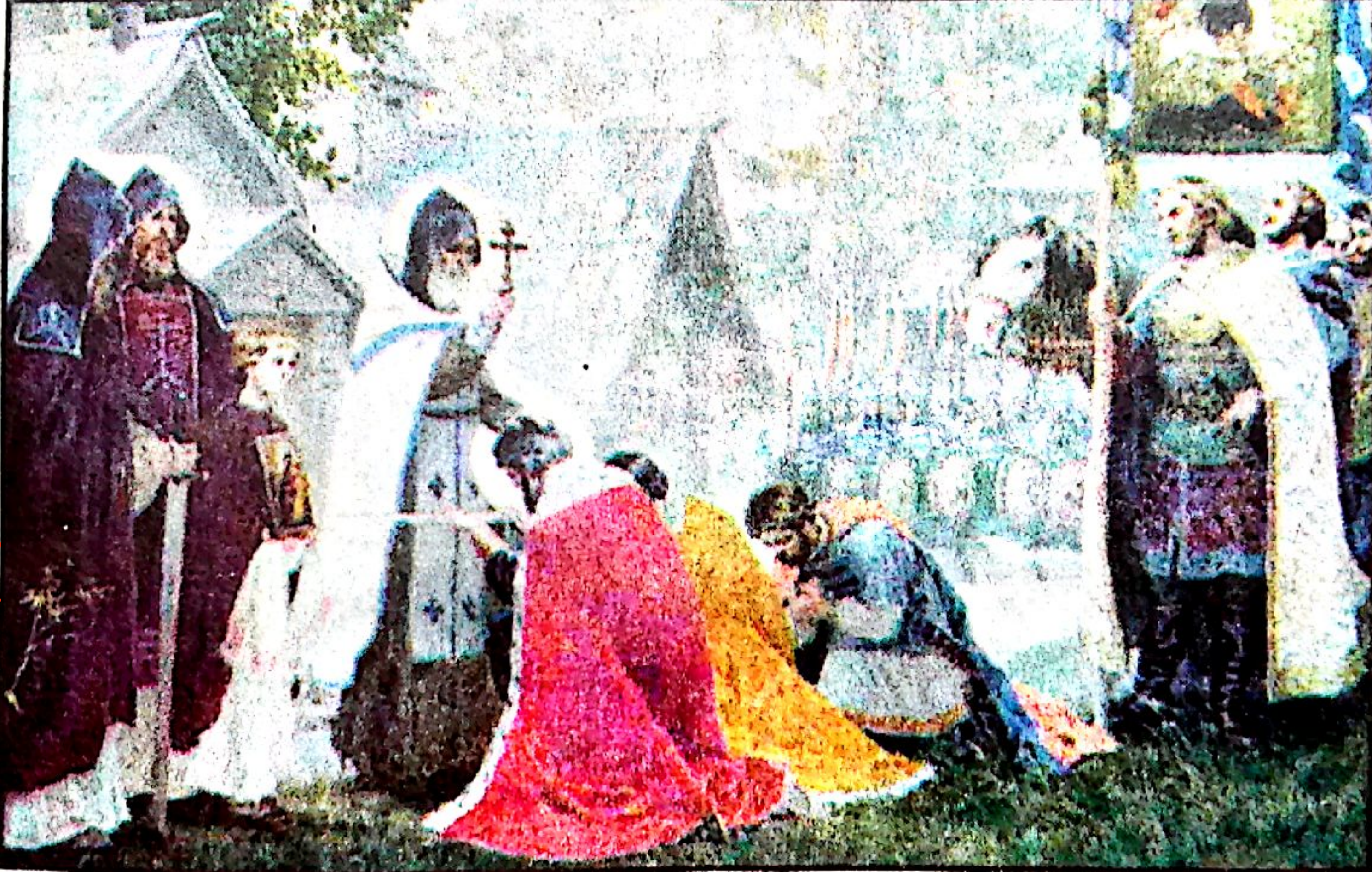
ریشه مفهوم بنیاد گرایی (fundamentalism) به دوران حاکمیت کلیسای اروپا بازمی گردد. این واژه اولین بار در فرهنگ نامه لاروس کوچک به سال ۱۹۶۶ به کار رفته و چنین معنا شده است: «موضع کسانی که سازگاری عقاید با شرایط جدید را رد می کنند.» قاموس جیبی به سال ۱۹۷۹ اما این واژه را با مذهب کاتولیک مرتبط می داند: «استعداد فکری برخی کاتولیک ها که از سازگاری با شرایط جدید اکراه دارند.» بنیاد گرایی امانه فقط در کاتولیسیم که از قضا در مورد تفکر پروتستانیسیم، بیشتر کاربرد دارد. چنانچه برخی منابع فرهنگی، بنیاد گرایی را اصلا فرقه ای از پروتستانیسیم می دانند که با اعتقاد به عصمت تمام کلمات کتاب مقدس، مدعی ارتباط بی واسطه با خداوند و تحمیل عقاید دینی حتی با استخدام قدرت و خشونت هستند. در واقع، اگر حاکمیت مطلق کلیسا بر تمام شئون زندگی اروپاییان در قرون وسطا، راه آزادی های فکری و عقیدتی و حتی علمی را مسدود کرد و محکمه های تفتیش عقاید به راه انداخت و به بهانه حفظ اصالت مسیحیت و یگانگی دین و علم، راه تحولات علمی را بست، اما جنبش اصلاح دینی پروتستان ها، نه فقط به آزادی دینی (مترادف با همزیستی ادیان) نینجامید که بر عکس به یکی از مخوف ترین نمونه های استبداد دینی غرب منجر شد. استبدادی که به مراتب، تمامیت خواهانه تر از حاکمیت کلیسا در قرون وسطا بود. تا پیش از ظهور پروتستانیسیم، حاکمیت سیاسی غرب مسیحی نوعی زیست دو گانه داشت. پاپ ها به حکومت مشروعیت می دادند و در مقابل، سلاطین خطوط قرمز مذهبی و دایره نفوذ اجتماعی اسقف ها را رعایت می کردند. هر چند در مواردی، کشمکش هایی نیز میان شان پدید آمد، مانند تکفیر لویی دوازدهم (پادشاه فرانسه) در جریان نبرد فرانسه و اتحاد مقدس روم ۱۵۱۲ میلادی. پاپ ها تنها طی سال های ۷۵۴ تا ۱۸۷۰ بر بخش کوچکی در ایتالیا تحت عنوان منطقه پاپی حکم می راندند که در سال ۱۹۲۹ به صورت حکومت بر واتیکان احیا شد و تا کنون تداوم داشته

است. جز آن، پاپ‌ها تنها رهبر مذهبی اتحاد مقدس روم و حاکم کلیسا تلقی می‌شدند. با این حال، حاکمیت مطلق کلیسا، به فساد و فراگیر در این نهاد دینی بدل شد. اسقف‌ها و کشیشان کاتولیک که خود را تنها واسطه انسان و خدا عنوان کرده بودند، اقدام به فروش آمرزش می‌کردند و با دریافت وجهی از متدینان مسیحی، شفیع آنان شده و گناهانشان را از صفحه کارنامه زندگی شان پاک می‌کردند! مارتین لوتر، اصلاحگر مذهبی مسیحیت، اما از این دین‌فروشی به تنگ آمده بود: «اگر هم بشود شفاعت و بخشایش گناهان را خرید و از عقوبت مجازات رهید یقین است که این از آن کسانی است که به کمال نزدیک‌ترند و این رانیست مگر اندکی از مقدسان. باطل‌ترین دروغ این است که امید داشته باشیم از طریق فروش شفاعت رستگار شویم حتی اگر پاپ روح خود را گروی این کار گذارد.» لوتر در صدد برآمد مسیحیت به طور عام و نهاد کلیسا به طور خاص را از حاکمیت پاپ آزاد سازد. اینگونه بود که با انکار شفاعت کلیسا، آن را تنها حق خداوند دانست و در ادامه، حق انحصاری تفسیر کتاب مقدس را نیز از راهبان مسیحی ستاند و بیان داشت که هر مسیحی که توان مطالعه کتاب مقدس را داشته باشد، می‌تواند آن را معنا و تفسیر نماید.

اما در عمل پس از اصلاحات لوتر، آنچه حاصل شد این بود که نفی شفاعت کلیسا برای پیروان لوتر، تدریجاً نوعی تقدیرگرایی محض را به ارمغان می‌آورد. بدین گونه که سرنوشت فرد تنها در گروی اعمال او بود و اگر یک مسیحی مرتکب گناهی می‌شد راهی به آمرزش از راه زاری و توبه به درگاه خدا نبود. این عمل‌گرایی در مذهب پروتستانیزم، در عرصه اقتصادی، مبشر ارزش‌گذاری بر کار بود و ماکس وبر در اثر مهمش «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری»، پروتستانیزم را موجب رشد ثروت‌اندوزی در غرب و مولد اندیشه سرمایه‌داری مدرن می‌داند که این سرمایه‌داری منبعت از اخلاق پروتستانی البته به زودی به ابزاری برای سیطره اقویا بر ضعفا تبدیل شد. اما این عمل‌گرایی در حوزه دینداری، نتیجه‌ای جز استبداد دینی نداشت. پروتستانیزم عملاً به بازتولید کلیسای جدید انجامید که حتی سخت‌گیرتر از کلیسای کاتولیک بود. مصداق آن در حاکمیت «ژان کالون» یار و همراه لوتر، نمود یافت. پروتستانیزم با شعار بازگشت به مسیحیت اولیه و پیرایش دین از کلام و فلسفه‌ای که بر کاتولیزم مستولی بود، بر رجوع مستقیم و بی‌واسطه به کتاب مقدس پای فشرد. حتی پیوریتن‌ها که فرقه‌ای برآمده از مسیحیت پروتستان با هر گونه آداب و عبادتی که مستند به متن کتاب مقدس نبود به شدت مخالفت

می‌ورزیدند و فراتر از آن کلیسای پروتستان حتی در شیوه تفسیر کتاب مقدس مقرر نمود که هر نوع تفسیر، باید بر معنای ظاهری کلمات کتاب مقدس استوار باشد. پروتستان‌ها با عقل‌ارسطویی نیز مخالفت کردند و ایمان را محور دانستند. ایمان‌گرایی آنها به نوعی باطن‌گرایی منجر شد که در صورت تشکیل حکومت دینی نه بر مبنای دستورات مشخص که بر اساس سلايق حاکمان، به سنجش اعمال دینداران می‌پردازد و برخلاف سخن منسوب به مسیح که «کار خدا را به خدا و کار قیصر را به قیصر بسپار»، آخرت را در همین جهان محقق می‌سازد. همان‌گونه که کالون گفت: «حکومت آخرت در همین جهان فانی آغاز می‌شود» اولین و آخرین نمونه این حکومت در جمهوری ژنوبه تاریخ ۱۵۳۶ میلادی رخ داد. بدین ترتیب اطاعت محض از فرامین الهی به اطاعت محض از استبداد مطلق پیروان کالون در ژنوبه منتهی گردید. ژان کالون در ادامه مسیر اصلاح مذهبی لوتر، هرگونه زیارت، دعا و مراسم مذهبی جز مراسم خاص یک‌شنبه را شرک و در نتیجه جرم تلقی نمود و دستور داد تندیس‌ها و نمادهای دینی را جمع‌آوری نموده و در آتش بسوزانند. او این قوانین را نه تنها در ملأعام که حتی در منازل و حریم خصوصی مردمان نیز جاری می‌دانست. حکومت کالون، نمودی صریح از بنیادگرایی دینی در آیین مسیحیت و در قلب غرب بود. آنها به هنر روی خوش نشان نمی‌دادند و آن را مانعی برای تقوا و پرهیزکاری عنوان می‌کردند. نمودی که چنان بر اروپایان سخت آمد که در کنار ۳۰ سال جنگ مذهبی، با انعقاد پیمان وستفالی و تأسیس دولت‌ملت‌های مدرن اروپا، کارنامه حضور اجتماعی دین را در قاره سبز و به خصوص در برخی کشورها همچون فرانسه برای همیشه مختومه اعلام کنند.

بنیادگرایی غرب نه تنها در ایدئولوژی‌های دینی کاتولیک و پروتستان که در ایدئولوژی‌های سکولار نیز سر بر آورد. اولین نمونه آن در انقلاب فرانسه رخ نمود که حاکمیت عقلانیت خودبنیاد انقلابیون به رهبری «روبسپیر» که خواهان بازگشت به انسان عاقل یونان باستان بود، منجر به حاکمیت دوره‌ای از وحشت و اختناق شد. پس از آن نیز، بنیادگرایی مارکسیسم در روسیه جهت بازگشت به دوران پیشاسرمایه‌داری، حاکمیت ایدئولوژیک حزب کمونیست و سال‌ها رنج و سختی مردمان شوروی و کشورهای اقماری آن را در پی داشت. نازیسم، دیگر محصول فاجعه بار بنیادگرایی غرب بود که برای بازگشت به انسان کامل و برپایی امپراتوری نژاد برتر، جنایاتی بی‌نظیر در جهان آفرید. این ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواهانه هر یک به نوعی از بنیادگرایی سکولار اندیشه‌های متفکران غرب را نمایندگی کردند.



پروتستانیسلم اسلامی مولد فرقه گرایی



چند قرن پس از اصلاحات مذهبی اروپا، در برخی از کشورهای اسلامی، زمانی که روشنفکرانشان رفته رفته با اروپا ارتباط برقرار کرده بودند و ثمرات و مظاهر تجدد به کامشان خوش آمده بود، تصور کردند که این رشد اروپا حاصل اصلاح در تفکر مذهبی مردمان است و تازمائی که مردم در گیر اندیشه های کنونی مذهبی باشند، مودلسازی از تجدد اروپایی در کشورهایشان امکان پذیر نیست.

در ایران نیز انقلاب مشروطه، در کنار گذار از استبداد شاهان قاجار و تأسیس مجلس شورای اسلامی، موجب شد برخی روشنفکران برای پیمودن مسیر تجدد عملاً به کنار گذاشتن دین از جامعه تأکید نمایند و البته گروهی دیگر از روشنفکران را که می دانستند به واقع حذف دین از جامعه مذهبی ایران شدنی نیست، بر آن شدند تا با شعار «پروتستانیسلم اسلامی» و مبارزه با خرافات، در صدد حذف فقه و شریعت اسلامی بر آیند. حال آن که نه سنت های اسلامی، مذهب کاتولیک بود و نه ایران، اروپای گذر کرده از قرون وسطا. در مذهب کاتولیک، راهبان، مردان خدا بودند و به واسطه تقوا و پرهیزکاری و ریاضت هایی همچون اجتناب از لذات دنیوی مانند ازدواج، به مردان و ایضاً زنانی معنوی و روحانی بدل می گشتند و مورد رجوع و اطمینان مؤمنان مسیحی بودند، در حالی که در اسلام و به خصوص تشیع، اجتهاد نه منصبی معنوی که جایگاهی دنیوی بر اساس فراگیری علوم اسلامی بوده است. به این ترتیب که عالمان دینی (چنان که از نامش پیداست) به واسطه آموختن فقه و سپس آموزش آن به دیگر مردمان که موقعیت یادگیری آن را ندارند، به جایگاه اجتهاد نائل می شدند و این اجتهاد نیز نه چون پروتستانیسلم بر مبنای تفسیر شخصی از کتاب مقدس که مبتنی بر کتاب، سنت و عقل عمومی و خرد جمعی فقیهان یا اجماع آنان در یک مورد خاص بوده است. چنانکه نهاد دین در اسلام، حوزه های علمیه و مدارس دینی

هستند نه مساجد و حسینیه‌ها. حال آن که در مذهب کاتولیک، این کلیساها و نیایش گاه هستند که نمود مکانی دین مسیح هستند. اما تلاش برخی متفکران دین ستیز مشروطه مانند فتح علی آخوندزاده در حذف سنت فقهی به رغم عدم اقبال در اکثریت جامعه دیندار ایران ادامه داشت و در دوران پهلوی اول در چهره آثار و مواضع برخی بنیادگرایان مانند کسروی، شریعت سنگلجی و حکمی زاده نیز متبلور شد. احمد کسروی که از تاریخ نگاران دوره مشروطه بود، علت اساسی عقب ماندگی ایرانیان را اختلافات مذهبی دانسته و در همین راستا آثاری با عناوین انتشار «بهایی گری»، «صوفی گری» و «شیعی گری» در نقد این مذاهب منتشر کرد. او با انتشار «ورجاوند بنیاد» قصد تأسیس آیینی با نام پاک دینی داشت و پیروانی گرد آورد. وی همچنین با توصیه به پاک زبانی، به شاعران کلاسیک ایران اهانت کرد. چنانکه حافظ را یاوه گو و سعدی را مفت خور و آثارشان را مایه گمراهی می دانست. وی بسیاری از عقاید شیعه همچون شفاعت و زیارت قبور ائمه را شرک دانسته و برخی مسلمات اسلامی مانند حجاب را انکار می کرد. شریعت سنگلجی نیز از دیگر مبلغان بنیادگرایی مبتنی بر اصلاحات دینی معاصر به شمار می آید. سنگلجی ابتدا از طلاب دینی بود که پس از تحصیلات فقهی، روی به نوعی اصلاح گری دینی آورده و منادی پیرایش اسلام از خرافات شد. وی باندای بازگشت به قرآن، با نقد سنت دیرینه اسلامی، اعتقاد به توسل، شفاعت و ظهور را شرک تلقی و مذهب شیعه

را مذهبی خرافات زده می دانست. وی ظهور مهدی موعود (عج) را از یک رخداد عینی حتمی الوقوع، به یک نهضت جمعی تقلیل داد و مؤلفه های انقلابی گونه آن را زدود که در راستای منویات سلطنت پهلوی مبنی بر اسلامی خمود و راکد بود. حکمی زاده نیز روحانی زاده ای بود که ابتدا در سلک طلاب دینی درآمد ولی متأثر از کسروی، در رساله ای به نام «اسرار هزار ساله» به انتقاد از اعمال و ادعیه شیعیان پرداخت. در این زمان، امام خمینی با انتشار کتاب «کشف الاسرار» پاسخ او و دیگر همفکرانش را داد. امام خمینی با اشاره به شباهت بسیاری از عقاید این افراد با شبهات وهابیت می نویسد: «بعضی از نویسندگان برای خودنمایی و اظهار روشن فکری از افکار جاهلانه ابن تیمیه پیروی می کنند. اینها به ادعای خود منور الفکرند و می خواهند از زیر بار تقلید بیرون روند و چنین پنداشته اند که از زیر بار تقلید بیرون رفتن، از فرمان قرآن و اسلام سرپیچیدن و به بزرگان دین ناسزا گفتن است. غافل از آنکه ما می دانیم که اینها از وحشی های نجد و شترچران های ریاض که از رسواترین ملل جهان و از وحشی ترین

عائله بشری هستند پیروی و تقلید کرده‌اند و از زیر خراجات شاه و خدا گریخته، بارکش غول بیابان نجد شدند.» تبیین دقیق امام از ریشه‌های عقاید سست این روشنفکران، نشانگر ریشه‌های خطرناک تفکرات بنیادگرایانه‌ای بود که آن زمان کمتر کسی بدان توجه کرد. تفکری که می‌کوشید اصلاحات مذهبی اروپای قرن ۱۵ را که ذکر آن رفت، در اندیشه اسلامی و در قالب الفاظی مشابه نظیر «پاک دینی» و امثال آن تحقق بخشند. ندای بازگشت به قرآن همچون شعار بازگشت به کتاب مقدس، نمودی از پروتستان‌یسم اسلامی بود که از شریعت سنگلجی و کسروی آغاز شد ولی به آنها ختم نشد. پس از کودتای ۲۸ مرداد و در شرایطی که رکود سیاسی بر جوانان مذهبی پُرشور حکم فرما شده بود، سه تن جلساتی مذهبی بر پایه تفسیر قرآن برگزار کردند که در آن نوعی از نوگرایی دینی جذاب برای جوانان وجود داشت. آیت‌الله سید محمود طالقانی در تهران، استاد محمد تقی شریعتی در مشهد و حاج یوسف شعار در تبریز. سه مبلغ دینی که از قضا تعالیمشان مورد توجه مؤسسان سازمان مجاهدین خلق قرار گرفت. جوانانی که خسته از رکود سیاسی و محافظه کاری ملی گرایان، در پی راهی برای جمع اسلام گرایی و انقلابی گری

بودند و علاوه بر تعالیم تفسیری مبلغان یادشده،
رویکرد علم‌گرای مهندس مهدی بازرگان نیز در دوری
آنان از تعالیم سنتی اسلامی و اتخاذ سلايق شخصی به
مثابه تفسیر دینی مؤثر بود. آنها که در پی اثبات دین
به واسطه علم بودند، می‌خواستند برای آیات و احادیث
دینی، مبنایی علم‌انگارانه بیابند. چنان که بیشتر این
جوانان نیز دانش‌آموخته علوم فنی و مهندسی بودند
و با ذهنی مهندسی شده و بسته، مقاصدی اجتماعی و
سیاسی در سطح کلان کشور پی‌ریزی کردند. مهندس
لطف‌الله میثمی (از اعضای اولیه سازمان مجاهدین
خلق) از محمد حنیف‌نژاد (مؤسس این سازمان) نقل
می‌کند که «باید به خودمان تکیه کنیم، از روحانیان
کاری بر نمی‌آید.» میثمی همچنین از علاقه حنیف‌نژاد
به آثار کسروی روایت کرده و بیان می‌کند حنیف‌نژاد
متأثر از کسروی از دعا اجتناب می‌کرد. پروتستان‌یسم
اسلامی، همچون همتایان مسیحی، با شعار بازگشت به
کتاب مقدس و زدودن خرافات، پای به میدان گذاشت
ولی در ادامه به بروز نوع خاصی از فرقه‌گرایی انجامید
که در تاریخ معاصر ایران، یک فاجعه قلمداد می‌شود.

سازمان مجاهدین خلق که با کنار گذاشتن فقه از اجتهاد، اقدام به تفسیر شخصی از قرآن می کرد، در پی تفسیری مارکسیستی و دیالکتیک از قرآن بود و این پارادوکس، در نهایت به تغییر ایدئولوژی منجر شد. ولی اعتماد به نفس بیش از حد مستولی بر رهبران سازمان و ارجاع تفسیر و معنای هر پدیده‌ای به رأس سازمان از آن فرقه‌ای سیاسی ساخت که هیچ مخالفی را تحمل نمی کرد. این استبداد درونی و تکبر سیاسی نه فقط در مقابله با مخالفان سازمان منجر به فجایعی چون موج ترورهای پس از انقلاب اسلامی شد که در مواجهه با اعضای منتقد سازمان نیز به تصفیه‌های درون سازمانی انجامید که نمونه‌های آن چه پیش و چه پس از انقلاب، مشخص است. فرقه‌گرایی، نتیجه مشخص بروز پروتستان‌یسم اسلامی در سیاست بود. دقیقاً همان گونه که در غرب، مشابه آن رخ داده بود. فرقه‌ای که فقه را حذف و بینش و منش رهبرانش را منبع و مرجع آموزه‌های خویش قرار می دهد و حاکمیت این سلايق و علايق، چیزی جز استبدادی ایدئولوژیک نمی آفریند. استبدادی که اگر بر جامعه ایران حاکم می شد، نتیجه‌ای بهتر از «جمهوری ژنو» ژان کالون نمی داشت.



داعش، پیوند بنیادگرایی غربی و عربی



پیروزی انقلاب اسلامی، از حاکمیت داعش‌های وطنی (مجاهدین خلق) جلوگیری کرد ولی حکومت بنیادگرای عربستان، این فرقه‌گرایی خطرناک و جنایت‌آفرین را در سراسر منطقه خاورمیانه باز تولید نمود. اخیراً روزنامه نیویورک تایمز در گزارشی مادر داعش را حمله امریکا به عراق و پدرش را عربستان سعودی نامید. این تحلیل، ضمن تبیین ریشه‌های ایدئولوژیک داعش در اندیشه‌های وهابیت، عامل مؤثر دخالت خارجی در خاورمیانه که موجب رشد انگیزه‌های غرب‌ستیزانه بنیادگرایان شد را نیز در نظر دارد. در این جا ذکر این نکته نیز قابل تأمل است که آغاز حمله امریکا به عراق، خود بی‌تأثیر از حاکمیت یا لاقط حمایت بنیادگرایان مذهبی امریکان نبود. بنیادگرایانی که در آن مقطع، از «بوش» یک منجی ساختند که با حمله به عراق زمینه را برای ظهور مسیح موعود فراهم آورد و رئیس جمهور امریکان نیز بارها در قول و فعل نشان داد که متأثر از این آموزه‌های اوانجلیستی بوده است.

علاوه بر این از منظری دیگر، بنیادگرایی «لیبرال دموکراسی» غرب در اعمال محدودیت و تحقیر مسلمانان از یک سو و حمایت بی‌دریغ از همپیمانان منطقه‌ای بنیادگرای خود، عملاً گروهی از مسلمانان را به سوی بنیادگرایی تکفیری داعش و امثال آن سوق داده است. چگونه می‌توان تقویت تروریسم را در نتیجه دخالت غرب در خاورمیانه نادیده گرفت. چنانکه تونی بلر، نخست‌وزیر اسبق بریتانیا نیز به آن اذعان کرد. روزنامه نیویورک تایمز در بخش دیگری از یادداشتش با بیان این که

روزنامه نیویورک تایمز در بخش دیگری از یادداشتش با بیان این که دولت اسلامی عراق و شام، داعش سیاه و عربستان سعودی، داعش سفید است، می نویسد: «غرب در نبرد با تروریسم علیه یکی جنگ اما به سوی دیگری دست دوستی دراز می کند. این مکانیسم انکار است و انکار، بهای گزافی دارد.» بهایی که اخیراً به بهای جان چند تن از شهروندان فرانسوی تمام شد. امروز دیگر تروریسم مرزی نمی شناسد؛ نه از نظر جغرافیایی و نه از لحاظ ملیت. فراموش شدنی نیست که اکثر این تروریست ها فرانسوی بودند نه افغانی، عراقی یا سوری. دولت های غربی به خصوص امریکا، بریتانیا و فرانسه آن روز که برای براندازی دولت قانونی سوریه، از هیچ کمکی به مخالفانش دریغ نورزیدند، گمان نمی کردند روزی از قضا سر کنگبین، صفرافزاید. آن روز که با دو گانه تروریسم خوب و بد، از کمک های مالی و نظامی برخی دولت های عربی به گروه های تکفیری چشمپوشی کردند، گمان نمی کردند این غائله دامان آنها را نیز بگیرد. آنها نمی دانستند خون مردمان واشنگتن، لندن و پاریس از خون زنان و کودکان کابل، بغداد و دمشق رنگین تر نیست. این جنایات، تاوان سیاست های نابخردانه و استعمار گرانه دولت های اروپایی و امریکا در خاورمیانه است و تا وقتی این سیاست ها تغییر نکند، خطر چنین حملاتی پابرجاست. تا وقتی عربستان به واسطه پشتیبانی غرب و درآمدهای نفت با پوشش خادم حرمین شریفین، خود را رأس جهان اسلام می داند و چه با تزریق فکر و چه با ارسال پول، به تقویت گروه های تکفیری در منطقه می پردازد، بنیادگرایی دینی پایانی ندارد. غرب اگر خواهان پایان غائله است، باید دست دوستی به سوی ایران دراز کند. ایران الگویی از حکومت دینی است که در عین ارزشمندی اسلامی، بر مردم سالاری و آزادی های مشروع نیز پافشاری

می‌کند. الگویی که اگر در جهان اسلام فراگیر شود، خطر ترویج و رشد اندیشه‌های تمامیت‌خواهانه را به شدت تضعیف خواهد کرد. چنانکه بسیاری از رسانه‌های امریکا در روزهای گذشته بر این امر تأکید داشته‌اند. از جمله فارین پالیسی از سیاست اهمال کارانه واشنگتن در قبال ریاض و تنش‌آفرینی با ایران انتقاد کرده است. فارین پالیسی، وهابیت مورد تبلیغ عربستان سعودی را ریشه اصلی این درگیری‌ها دانسته و می‌نویسد: «از دهه ۱۹۷۰ دولت عربستان و سازمان‌های مذهبی وابسته به آن نسخه افراطی ایدئولوژی خود را با پول نفت خود به سرتاسر دنیا صادر کرده‌اند. چرا ما با این تبلیغات خشونت‌آمیز و قرون وسطایی عربستان سعودی کنار می‌آییم؟ با دوستان اینچنینی، چه کسی دشمن می‌خواهد؟ ما خودمان را محصور یک نسل دیوسازی از ایران و منزوی کردن آن کرده و نیرویی برای موازنه متقابل در برابر ایدئولوژی سنی عربستان سعودی باقی نگذاشته‌ایم.» این نشریه به خوبی می‌داند که تنها ایدئولوژی مردم‌سالاری دینی جمهوری اسلامی و اقتدار نظامی و دیپلماتیک ایران، قادر به مقابله با وحشی‌گری داعش و حامیان آن است که در قالب بنیادگرایی اسلامی در حال تیشه زدن به ریشه بنیان‌های اصیل اسلامی است. تأملی در آنچه گفته شد نشان می‌دهد که اولاً اندیشه بنیادگرایی در مسیحیت بسیار پیشتر از اسلام، نمود عینی گرفت و نتیجه بنیادگرایی در قالب اصلاحات پروتستانی،

اعمال خشونت‌های جدید و نیز افزایش فرقه‌گرایی‌ها شد که البته این تمایل بنیادگرایانه نه فقط در قالب اندیشه دینی که حتی بعدها در قالب اندیشه‌های نژادپرستانه و فاشیستی در بطن دولت‌های مدرن اروپایی نیز نمود یافت. ثانیاً بخشی از ریشه اصلاحات بنیادگرایانه در اسلام که با پرچم مبارزه با بدعت‌ها، شعار بازگشت به قرآن و سلف را می‌داد، تحت تأثیر همین انگاره‌های اصلاح‌طلبانه و پروتستانی تحقق یافته در عالم مسیحیت بود و دست آخر اینکه اروپا و امریکای کنونی نیز به رغم ادعای مبارزه با بنیادگرایی اسلامی، همچنان اسیر تفکرات بنیادگرایانه‌ای هستند که آنان را تشویق به ایجاد جنگ مذهبی و فرقه‌ای با ابعاد جهانی در آینده می‌نماید.

***دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران**

منابع:

- ۱- بنیادگرایی آغاز غربی تکثر شرقی؛ مجید مرادی؛ نشریه پگاه حوزه؛ شماره ۷۰.
- ۲- لو تر مردی میان خدا و شیطان؛ هیکو ابرمان؛ ترجمه فریدالدین رادمهر.
- ۳- بنیادگرایی اسلامی؛ ماکسیم رودنسون؛ ترجمه مریم صالحی.
- ۴- وجدان بیدار؛ استفان تسوایگ؛ ترجمه سیروس آرین‌پور.
- ۵- فرهنگ و سیاست ایران در عصر تجدد؛ علیرضا ذاکر اصفهانی.
- ۶- کشف الاسرار؛ امام خمینی.
- ۷- از نهضت آزادی تا مجاهدین؛ لطف‌الله میثمی.

کلیسای خانق



زمانی بود که شبکه‌های
فارسی زبان ماهواره‌ای
محدود می‌شدند به

یکی، دو شبکه‌ای که ایرانیان مقیم لس آنجلس راه
انداخته بودند؛ شبکه‌هایی که بخش عمده وقت خود را
صرف پخش کلیپی‌های ویدئویی خوانندگانی قرار
می‌دادند که به هنگام وقوع انقلاب اسلامی ایران را ترک
کرده و در ینگه دنیا ساکن شده بودند. مدتی که گذشت
سروکله شبکه‌های سیاسی هم باز شد؛ شبکه‌هایی که
اغلب سعی در القای این مسئله داشتند که عنقریب است
فروپاشی جمهوری اسلامی محقق شود و آنها هستند که
مدیریت آینده ایران را بر عهده خواهند گرفت. در میان
این شبکه‌ها، شبکه‌هایی بودند که از شدت فانتزی‌سازی
در قبال اتفاقات ایران کارکردی طنز یافته بودند.
شبکه‌ای که توسط شخصی به نام «هخا» اداره می‌شد
از جمله این شبکه‌ها بود و همین طور شبکه‌ای دیگر که
همه کاره‌اش از مجری گرفته تا تهیه‌کننده و برنامه‌ساز
فقط یک نفر بود به نام «فرود فولادوند». تمامی این شبکه‌ها
به دلیل سباختار اجرایی ابتدایی که داشتند بیشتر از آنکه
رقیبی باشند برای شبکه‌های داخلی، پیشتر مایه‌های
تمسخر داخلی را موجب می‌شدند. حتماً یادتان نرفته که
یکی از بهترین برنامه‌های آیتمی مهران مدیری برنامه‌ای بود
موسوم به «شوخی با ماهواره» که به واسطه دست انداختن
این شبکه‌های فارسی زبان، هر چند مجوز پخش نگرفت اما
در تیراژ گسترده‌ای به خانه‌های مردم راه یافت.

کم کم «ویکتوریا» و «شمیم عشق»

از راه رسیدند

رفته رفته شبکه‌های سابق از دور خارج شدند و این بار شبکه‌های دیگری که به جای امریکا از اروپا یا حتی کشورهای آسیایی روی آنتن می‌رفتند، پیدایشان شد. جالب‌تر اینجاست که این شبکه‌های تازه‌نه کاری به سیاست داشتند و نه کاری با لس‌آنجلسی‌ها و به جایش اولویت خود را بر پخش سریال‌های محصول امریکای لاتین و بعدتر خاور دور و حتی ترکیه قرار دادند؛ سریال‌هایی که به صورت دوبله شده روی آنتن می‌رفتند و به این ترتیب در زمانی کوتاه مخاطبان فراوانی را در داخل کشور یافتند.

A plus شبکه‌ای است که به تازگی به جرگه شبکه‌های پخش کننده فیلم و موزیک ویدئو پیوسته است. این شبکه حتی مسابقات ورزشی را نیز پخش می‌کند. دیگر دوره شب‌خیز و امیر قاسمی به اتمام رسیده بود. حالا دیگر دوره، دوره «ویکتوریا» بود و بعدتر «شمیم عشق» و «عمر گل لاله». این سریال‌ها هر چند به لحاظ داستانی جز مثلث‌ها و مربع‌های عشقی را نمایش نمی‌دادند اما به واسطه تازگی که داشتند

به شدت مورد توجه قرار گرفتند. به هر حال مخاطب ایرانی مدت‌ها بود که از تماشای حتی اخلاقی‌ترین فیلم‌های آن ور آبی بدون سانسور محروم بود و حالا این شبکه‌ها تابوشکنانه‌ترین اتفاقات را با زبان فارسی به مخاطب ارائه می‌دادند.

■ تبلیغ مذهب و سبک زندگی غربی

اما این شبکه‌ها هم بعد از مدتی تازگی خود را از دست دادند و بعد از آنها شبکه‌هایی روی کار آمدند که به جای پخش سریال سعی کردند به پخش برنامه‌های تبلیغی مذهبی بپردازند؛ آن هم نه برنامه‌هایی برای دعوت مخاطبان به توحید یا یکتاپرستی که بیشتر برای ایجاد تفرقه میان پیروان ادیان مختلف. بخش عمده برنامه‌های چنین شبکه‌هایی متمرکز شده است بر تبلیغ مذاهبی جز اسلام و ترویج سبک زندگی‌های غیراسلامی. این شبکه‌های جدید بخش عمده‌ای از وقت خود را به تبلیغ مسیحیت و مثلاً

خوبی آن و بدی های ادیان دیگر می پردازند و از آن طرف
با کس های پخش فیلم یا سریال خود را نیز به سریال های
تبلیغی اختصاص می دهند.

شبکه فارسی زبان SEVEN جدیدترین شبکه با رویکرد
تبلیغ مسیحیت است که به زبان فارسی و برای جذب
مسلمانان ایران به مسیحیت ایجاد شده است. در این شبکه
ضمن تبلیغ به تغییر مذهب، ایجاد کلیساهای خانگی نیز
به صورت هدفمند دنبال می شود. این شبکه حتی بخشی
را برای بیان معجزات رخ داده برای نو مسیحیان ایجاد کرده
است و در آن انواع و اقسام معجزاتی را که بر اثر دعای تغییر
مذهب داده ها رخ داده است، روایت می کند!



در کنار این شبکه‌ها، شبکه‌های تازه تأسیس دیگری را هم شاهدیم که تا می‌توانند سعی دارند مخاطب فارسی‌زبان را با راحتی زندگی به سبک غربی آشنا کنند. برنامه‌های این شبکه‌ها حتی برنامه‌های مستند آنچنان به لحاظ بصری چشمنواز و پررنگ و لعاب ساخته شده‌اند که هوش را از مخاطب می‌ربایند و چنان تصویری از کشورهای غربی به نمایش می‌گذارند که هر که نداند گمان می‌کند یک کشور اروپایی درست همان بهشتی است که تمامی ادیان الهی وعده‌اش را داده‌اند.

■ کم‌کاری از ماست و گر نه...

طبیعی است که این شبکه‌ها نیز در مدت زمانی نهایتاً یک ساله تازگی ابتدایی خود را از دست داده و جای خود را به شبکه‌هایی دیگر می‌دهند اما نکته‌ای که در همه این شبکه‌سازی‌ها مورد توجه قرار نمی‌گیرد، این است که چرا این همه هزینه برای تأسیس شبکه‌های فارسی‌زبان صورت می‌گیرد؟ مگر در سراسر دنیا حدوداً ۲۰۰ کشور وجود ندارند؟ مگر در بهترین حالت بیشتر از سه کشور فارسی‌زبان داریم؟ پس دلیل این همه تمرکز بر جلب نظر مخاطبان فارسی‌زبان چیست؟

به نظر می‌رسد این تمرکز ریشه داشته باشد در جایگاه منحصر
به فردی که نظام حکومتی ما در دنیا دارد. واضح است که ایران
امروز را به عنوان یک قطب مراودات جهانی در برابر قطب‌های
دیگر همچون امریکا می‌شناسند و از آنجا که غربیون تحت
سیطره گرفتن ایران را اول و آخر از طریق تغییر فرهنگی میسر
می‌دانند پس تا می‌توانند هزینه شبکه‌های ماهواره‌ای و البته
فضاهای مجازی می‌کنند. از آن طرف متأسفیم که بگوییم
کم‌کاری مدیران فرهنگی ما و آزمودن دهها باره خطاها باعث
شده است لااقل در کوتاه مدت هم که شده آنوری‌ها از ما پیش
ببافتند. نگاهی به حال و روز سینمای ما و جایگاهش در سبد
سرگرمی خانوار یا توجهی که مخاطبان به آثار تلویزیونی نشان
نمی‌دهند، همه و همه نشانگر بی‌برنامگی ما است. ما کم‌کاریم
که کسی از میلیون‌ها کیلومتر آن طرف‌تر می‌تواند مخاطب
ما را جذب کند و گرنه کیست که نداند با اندکی سیاستگذاری
درست و استفاده از امتحان پس‌داده‌ها می‌توان حتی شرایطی
را فراهم کرد که ایرانیان آن طرف آب هم مخاطب برنامه‌های
داخل شوند.

۱۳۹۴/۰۹/۱۰



آغای! فایوسی

صدای من را می شنوید؟!

من از **ایران** حرف می زنم. کشوری که به آن

خون های آلوده به **ایدز** صادر کردید.

اینجا بسیاری از مردم **سوگوار** شدند.

ما هرگز فراموش نخواهیم کرد و شما را

نخواهیم بخشید.

تاریخ هم شما را نخواهد بخشید.

برای دانلودهاک رایگان ، روی عکس زیر کلیک / لمس کنید :

